

عوارض ناشی از رشد طلاق در ایران

ناهید جعفرپور

علت افزایش درصد طلاق در ایران در دوره کنونی چیست؟ آیا وضعیت وخیم اقتصادی، فقر، بیکاری و از همه مهم تر خشونت در خانواده تنها دلایل ازهم گسیختگی روابط زناشویی در ایران است؟ آیا طلاق نشانه ای از آگاه شدن زنان و رهایی از شرایط تحمیل

شده بر آنان است؟ آیا یک شورش علیه آن چه که تا به حال در روابط زناشویی و استانداردهای سنتی جامعه امری طبیعی تلقی می شد، نیست؟ آیا شورش بر علیه بسوز و بساز تاریخی زن نیست؟

زمانی که یک پدیده اجتماعی ابعادی چنین گسترده به خود می گیرد، دیگر تنها با تحلیل های کلی نمی توان برای پاسخگویی به چرهایش در مسئله درجا زد. برای شناختش باید به آن پدیده همه جانبه نگریست.

آن چه که بنیان های یک جامعه را به لرزه درمی آورد، مسائلی است که خود را برپایه اصلی ترین دلایل ناهنجاری های موجود تعریف می کند. در این رابطه اگرچه می توان و باید به موقعیت اقتصادی جامعه به عنوان یک دلیل اشاره داشت، چرا که بیکاری گسترده و روبه افزایش در جامعه اثرات زیان بار خود را بر بنیاد خانواده ها هم بر جای می گذارد. زندگی زناشویی را بی ثبات و آمار طلاق را گسترش می دهد. سطح پایین درآمد شاغلین می تواند دلیلی بر بی ثباتی زندگی باشد. اما این شرایط نمی تواند دلیل اصلی پدیده طلاق در نظر گرفته شوند. اگر از منظر جامعه شناسی مردانه به پدیده طلاق در ایران بپردازیم طبیعی است که به این نتیجه برسیم که به خاطر شرایط ناپایدار اقتصادی حقوق بیار منزل، ناهنجاری در خانواده دامن زده شده و به طلاق منجر می گردد. اگر چه بررسی های تا کنونی نیز نشان داده اند که طلاق های بی رویه، بزه کاری، فرار دختران از خانه و... تماما از شرایط اقتصادی اجتماعی و فرهنگی جامعه زاده می شوند. اما متأسفانه در این میان به عوامل اجتماعی و فرهنگی توجه موردی می شود و عموماً در تحلیل پدیده عواملی حاشیه ای قلمداد می گردند.

در جوامعی چون ایران، که مردسالاری به شکل یک غده سرطانی در تمامی تاروپود جامعه ریشه های جان سختش را دوامده است و با پشتوانه قانون، شرع و سنت های عقب مانده در این از هم گسیختگی، نقش اصلی را دارد، در بسیاری از

موارد به عنوان عامل تعیین کننده عمل می کند. در این جوامع که نفس زن بودن خود منشاء مصیبت و بی حقی است و ترس از تنهایی پس از طلاق و نگرانی از تامین زندگی خود و فرزندان بر فرمان روایی سنت مردسالاری می افزاید. عدم ثبات شغلی، بیکاری، فقر مالی و نبودن خدمات اجتماعی برای زنانی که سرپرست خانواده اند و از همه مهم تر نگرش جامعه سنتی به مقوله طلاق، زنان را مجبور می کند که با وجود اجحاف و تعدی به حقوقشان، به راحتی تن به طلاق ندهند.



آن چه که طلاق را به صورت یک پدیده اجتماعی در ایران برجسته می کند نه خود طلاق، که در بسیاری موارد می تواند زنان و کودکان را از شرایط نابسامان و خشونت بار یک خانواده غیر عادی نجات دهد، بلکه سیر رشد یابنده و فزون از حد آنست. آن هم بویژه در شرایطی که این مسئله اجتماعی نه تنها از طرف جامعه حمایت نمی شود بلکه هنوز هم با تعصب های عقب افتاده نیز مواجه است.

بالا رفتن آمار طلاق نسبت به آمار ازدواج باعث گردیده که طلاق و عواقب ناشی از آن، به عنوان یک معضل اجتماعی جلب نظر کند. اتفاقاً همین نسبت خود نشان از واقعیتی دارد که جاریست. ازدواجی که قرار است تا چندی بعد به جدایی بیانجامد، چرا باید سر بگیرد؟ در این مورد هم چون چرخه بیشتر به ضرر زن است که می چرخد، به همین خاطر هم می بینیم در موج جدید طلاق در ایران، درخواست کنندگان را بیشتر زنان تشکیل می دهند. برخی از صاحب نظران علل این نابسامانی را از دل انگیزه های ازدواج بیرون می آورند. دکتر مصطفی اقلیما آسیب شناس دانشگاه بهزیستی می نویسد: "۹۰ درصد ازدواج ها در ایران اجباری است که باعث افزایش تنش ها در خانواده گردیده و بیشترین آسیب را فرزندان خواهند دید. بر اساس آمارهای اخیر یک چهارم ازدواج ها به طلاق منتهی می گردد و در این میان زنان، آسیب پذیر مطلق بوده که اثرات خود را در آسیب پذیری بالای جامعه به جای گذاشته است."

همان طور که جدول زیر نشان می دهد نسبت ازدواج به طلاق تا سال ۱۳۷۹ از هر ۱۲ ازدواج ۱ طلاق است در حالی که در سال ۱۳۸۱ طبق آمار از هر ۴ ازدواج ۱ مورد طلاق انجام شده است. طبق گزارش کارشناسان امور آسیب های بهزیستی استان تهران، انگیزه های آسیب زای ازدواج در این استان در سال های اخیر که یک چهارم آن منجر به طلاق گردیده عبارت بوده اند از رفع مشکل بیکاری و فقر، ازدواج به منظور فرار از تنهایی، ازدواج به منظور جبران کمبود های شخصی، ازدواج به منظور ارضای

نیاز جنسی، ازدواج به منظور داشتن فرزند، پذیرش انتظارات اجتماعی، ازدواج زنان به منظور پاسخی به سنت های خانواده،

است.“

با در نظر گرفتن مشکلات ذکر شده، افزایش طلاق دست پخت جامعه ایست مردسالار و خفقان زده که در آن، میان سنت و دنیای مدرن از یک طرف و درآمدها و هزینه ها از طرف دیگر هیچ گونه رابطه متقابلی وجود نداشته و شکاف میان امکانات و مطالبات و معضلات دیگر اقتصادی و اجتماعی، تلاشی خانواده ها را بدنبال می آورد. از طرف دیگر در جامعه سنتی ایران از آن جا که زنان از دیدگاه قانونگذار دارای حق و حقوق بسیار ناچیزی می باشند و عموماً از استقلال مالی برخوردار نیستند، در صورت طلاق و تلاشی خانواده، اولین قربانیان این از هم گسیختگی خانوادگی، زنان و سپس فرزندان می باشند. (مطابق قانون مدنی ایران ماده ۱۱۱۳ مرد می تواند هر وقت که بخواهد زن خود را

طلاق دهد. دخالت قاضی و دادگاه نیز در این اراده یک طرفه مرد که از نظر حقوقی ایقاع نامیده می شود، جهت کنترل طلاق هاست.)

حق زن برای طلاق در موارد زیر اجرا می گردد:

وجود موارد فسخ نکاح، در صورت تمرد مرد از پرداخت نفقه، در صورت اثبات عسر و حرج (مشقت فراوان)، در صورت غیبت مرد به مدت ۴ سال یا مفقود الاثر شدن وی، در غیر این موارد حق طلاق با مرد می باشد.

عامل مهم دیگر طلاق در ایران خشونت مردان در خانواده است. طبق آخرین آمار، به طور متوسط سالانه ۴۲۳۹۷ پرونده در ایران به پرونده های ناشی از خشونت مردان به زنان افزوده می شود. در این

باره دکتر شهرام رفیعی معاون طرح و برنامه مطالعات و تحقیقات زنان کشور می گوید: «طبق تحقیقات این مرکز ۵۲

درصد زنان ایران در محیط خانه قربانی تهاجم همسران خود هستند. و حداقل ۲۰ درصد زنان ایران طبق گزارش وزارت بهداشت و آموزش در طول زندگی خود تجاوز جنسی و یا تهدید به آن را تجربه نموده اند. وی گفت که طبق همین تحقیقات حداقل ۷۰ درصد جمعیت زیر سی سال در کشور در معرض انواع خشونت های مخاطره آمیز می باشند.“

در خانواده های متوسط و مرفه جامعه، یعنی زنان شاغل و تحصیل کرده، بدلیل آشنائی با حقوق اجتماعی خویش و مبارزه آنان با سنت های دست و پا گیر مردسالارانه، در صورت

توزیع ثبت ازدواج و طلاق

سال	ازدواج	طلاق	نسبت ازدواج به طلاق
۱۳۷۵	۴۷۹۲۶۳	۳۷۸۱۷	۱۲/۶۷
۱۳۷۶	۵۱۱۴۰۱	۴۱۸۱۶	۱۲/۲۳
۱۳۷۷	۵۳۱۴۹۰	۴۲۳۹۱	۱۲/۵۴
۱۳۷۸	۶۱۱۵۱۹	۵۰۱۷۹	۱۲/۱۹
۱۳۷۹	۶۴۶۴۹۸	۵۳۷۹۷	۱۲/۰۲

سالنامه آماری ۷۸

سازمان ثبت احوال کشور ۱۳۷۹

بالا رفتن سن، فرار از مشکلات خانوادگی، به خاطر عشق. طبق یک بررسی در باره طلاق از زوج های منطقه ای در تهران نتایج زیر بدست آمده است: طلاق به دلیل بیکاری، خشونت مرد، ازدواج در سنین پائین، تفاوت سنی زوجین تا ۲۰ سال، ازدواج مرد با زن بیوه و یک بار مطلقه، ازدواج زن با مرد همراه فرزند، ازدواج دو فرد مطلقه با فرزندان بزرگسال، ازدواج دختر تحصیل کرده با مرد با تحصیلات پائین، ازدواج با مرد معتاد، ازدواج با مرد با زنان متعدد، ازدواج بدون میل خانواده ها، ازدواج بدون شناخت قبلی، ازدواج با مردی بدون ثبات شغلی، ازدواج با بستگان نزدیک.

جدول زیر نشان می دهد که در سال ۱۳۸۰ تعداد دخترانی که در سن مناسبی برای ازدواج قرار دارند نسبت به مردانی که برای ازدواج مناسب اند، حدود ۲۴۸۸۳۲۴ بیشتر است، که از این تعداد بخشی خواه ناخواه مجرد باقی می مانند و بخشی اجباراً همسر دوم یا همسر مردان با سنین بالا خواهند شد.

کارگزاران قضائی ایران برای حل پدیده افزایش طلاق، پیشنهاد آموزش های اجباری پیش از ازدواج را مطرح نموده اند که این طرح هم به خاطر بی پایگی اش به شکست انجامید. در این باره عبدالصمد خرمشاهی، حقوقدان و وکیل

دادگستری می گوید: «صحبت از آموزش اجباری پیش از ازدواج یک انعکاس نامطلوب در اذهان ایجاد می کند، قانونگذار وقتی این طرح را پیشنهاد می کند باید ببیند که با واقعیات جامعه جور در می آید یا نه. آموزش اجباری قبل از ازدواج در پیشگیری از طلاق و بزهکاری و همسر آزاری موثر نیست، زیرا شخصیت افراد در ابتدا در خانواده و بعد اجتماع و سپس در محیط آموزش و کار رشد و تکامل می نماید. آدم ها یکسببه متحول نمی شوند و افکارشان عوض نمی شود و از آدم ناهنجار به آدم عادی تبدیل نمی شوند. از دید جرم شناسی و جامعه شناسی و سایر علوم، علل وقوع جرائم از جمله طلاق مشخص

توزیع جمعیت در گروه سنی ۴۰-۱۵ در سال ۱۳۸۰

گروه سنی	زنان	مردان
۱۵-۱۹	۴۴۴۵۴۵۱	۴۶۰۴۳۴۸
۲۰-۲۴	۳۵۲۰۶۲۱	۳۵۵۷۳۹۹
۲۵-۲۹	۲۶۴۰۸۹۲	۲۵۶۷۳۶۸
۳۰-۳۴	۲۳۲۷۸۳۵	۲۳۲۷۴۹۵
۳۵-۳۹	۱۹۵۰۹۳۲	۱۹۹۴۲۱۳

مرکز آمار ایران (دفتر اقتصاد کلان)

روابط خویش با جامعه و با فرزندان گرفتار شده اند. آنچه شرایط بعد از طلاق را برای زنان کم درآمد و کم سواد جامعه دشوار می کند، وضعیت اقتصادی بسیار نامناسب آن زنان است. در جامعه مذهبی سنتی ایران که نظرات نسبت به طلاق، بشدت منفی است، زنان مطلقه تحت فشار مضاعفی قرار می گیرند. از سوئی چون آنان را ناقل فساد اجتماعی می دانند به لحاظ یافتن مسکن و کار با موانع متعددی مواجه می شوند و از سوی دیگر همین شرایط نامساعد آنان را به سوی شغل های آسیب زا سوق می دهد. آمارها نشان دهنده این واقعیت دردناک است که نیمی از زنانی که تن فروشی می کنند، زنان کم درآمد مطلقه با چند فرزند می باشند که از این طریق امرار معاش می کنند. نبود خدمات اجتماعی در خدمت زیر پوشش قرار دادن این دسته از زنان برای گذران زندگی خود و فرزندان زمین های بزهکاری را در این گروه افزایش داده است. طبق گزارش مرکز آمار ایران نیمی از زنان روسپی دخترانی بوده اند که قبل از پانزده سالگی ازدواج کرده بودند. بر اساس تحقیق سازمان بهزیستی ایران ۵۵ درصد پدران این زنان همسران خود را طلاق داده اند. و ۷۴/۷ درصد خود، مطلقه می باشند. معتمدی سرپرست دفتر امور آسیب دیدگان اجتماعی بهزیستی می گوید: زنان سرپرست خانوار با مشکلات اقتصادی و اجتماعی فراوانی دست و پنجه نرم می کنند، بخشی از مشکلات زنان سرپرست خانوار با دیگر زنان جامعه مشترک است، بطور مثال در حالی که ۷۰ درصد ورودی دانشگاه ها را زنان و دختران به خود اختصاص می دهند، اما تنها ۱/۱۵ درصد فضای شغلی جامعه را اشغال کرده اند که مساله محدودیت های شغلی برای زنان سرپرست خانوار که تامین معاش خانواده را هم بر عهده دارند، دشوارتر است. وی تصریح کرد: گاهی نوع نگاه نادرست جامعه به زنان بیوه و مطلقه باعث می شود که آنها به مشاغل سیاه، پرخطر و اشتغال خیابانی چون دست فروشی، گل فروشی و کار در منازل روی آورند. "دکتر انور صمدی راد استاد دانشکده علامه طباطبائی می نویسد: "افزایش طلاق و کاهش ازدواج یعنی هشداری بزرگ، این که مسئله ایست ریشه ای که مخرب است و پدیده ای خطرناک که متأسفانه باور اکثریت مردم اجتماع این است که زن جوان طلاق گرفته به درد کارهای خلاف می خورد بنابراین کسی که طلاق می گیرد خود به خود مستعد پذیرش یک زندگی ناهنجار است.

طلاق و تاثیر آن بر فرزندان خانواده های کم درآمد

بعد از زنان، فرزندان قربانیان دیگر این از هم گسیختگی خانوادگی می باشند. باز هم آمار بزهکاری زودرس نشان می دهد که عموماً فرزندان خانواده های کم درآمد در صورت متارکه والدین در معرض آسیب های جدی قرار می گیرند. طبق بررسی خانم دکتر علیایی زند استاد دانشگاه، بیش از یک سوم زنان خیابانی دوران کودکی و نوجوانی را بدون حضور مشترک والدین سپری نموده اند و همچنین از ۱۰۰ دختر خیابانی در تهران ۳۱ نفر والدینشان به دلایل مختلف جدا از هم زندگی

متارکه این دسته زنان استقلال مالی برای گذران زندگی بعد از جدائی را دارند. دکتر امان قرایی جامعه شناس میگوید: «در بررسی های انجام شده روی ۶۰۰ زوجی که از هم جدا شده اند، در حدود ۱۲ عامل مهم شناخته شده است که مهم ترین آن عامل ها اختلاف طبقاتی زوجین و قرار گرفتن میان سنت و مدرنیته می باشد. وی می گوید بالا ترین درصد طلاق در این پژوهش از طرف طبقه متوسط اتفاق افتاده است. در طبقه فقیر جامعه چون زنان وابستگی شدید اقتصادی به همسر دارند، اکثراً ضایع شدن حقوق خود را تحمل می کنند و در طبقه ثروتمند هم زنان به دلیل شرایط مالی خوب همسرانشان کمبود های اخلاقی آنان را نادیده می گیرند. «به یک معنی باز مقوله تاریخی بسوز و بساز به دو شکل متفاوت حرف اول را می زند.

زنانی هم که دیگر قادر نیستند شرایط موجود زندگی زناشویی را تحمل نمایند و خواهان طلاق می شوند، طبق قوانین از حداقل هستی خود نیز ساقط می گردند و نه تنها از اخذ مهریه (مبلغی که در این خرید و فروش انسانی محترم شمرده می شود.) می بایست چشم پوشی نمایند بلکه بدهکار هم می گردند و مجبورند مالی هم در اختیار زوج قرار دهند، به زبان دیگر طبق قوانین جمهوری اسلامی، زنان مثل یک برده، در صورت تقاضای طلاق می بایست قانوناً خود را باز خرید نمایند. برای قانونی کردن این برده فروشی، در هفته آخر ماه آبان ۱۳۸۱ کمیسیون قضائی و حقوقی مجلس شورای اسلامی تصویب نمود که در صورت بخشیدن مهریه از طرف زن او می تواند طلاق بگیرد. محمد کاظمی، مخبر کمیسیون قضائی در این باره اعلام می دارد: «در مصوبه قبلی مجلس آمده بود که زن می تواند بر اساس قوانین از دادگاه تقاضای طلاق نماید. اما شورای نگهبان ایراد گرفت و گفت مقصود مجلس کدام قوانین است. به این لحاظ در ۵ آبان در مجلس تصویب شد که زن می تواند طبق مواد ۱۱۱۹ و ۱۱۲۹ و ۱۱۳۰ قانون مدنی از دادگاه تقاضای طلاق نماید، ریشه این قوانین در فقه است طبق موازین فقهی در مواردی که زن می خواهد طلاق بگیرد، باید مهر و مالی به شوهر بدهد از این رو، مهریه طبق همین قوانین از سوی زن بخشیده میشود تا حکم طلاق جاری گردد. ۱

با وجود تمام این تبصره های قانونی و سنتی، بنا به گزارش سازمان ثبت اسناد و املاک ایران در آبان ماه ۱۳۸۱ آمار طلاق های به ثبت رسیده از طرف این سازمان ۲۱ هزار و ۵۴۲ فقره طلاق خلعی و ۹ هزار و ۲۴ طلاق بائن و یک هزار و ۷۷۸ فقره طلاق رجعی بوده است که نسبت به سال قبل به ترتیب ۱۷ و ۱۷ و ۳۲ درصد افزایش داشته است.

عوارض طلاق در زندگی زنان کم درآمد و کم سواد

روانشناسی جامعه ایران نشان می دهد که، زنان کم درآمد عموماً بعد از طلاق بدلیل عدم استقلال اجتماعی و مالی معین و کافی و عدم پشتیبانی قانونی و عدم دسترسی نداشتن به خدمات و تأمینات اجتماعی، دستخوش ناراحتی های روحی و جسمی شدید شده به یک نوع دوگانگی شخصیتی در رابطه با تنظیم

نکرده اند و یا در همسر گزینی طالب مردانی در سن و سال و مشخصات پدر خود می باشند. در این شرایط هر گونه تلاشی که مادران برای ارضاء روحی این دختران انجام داده اند بی نتیجه بوده است. آمار طلاق و بررسی های بنیادهای پژوهشی نشان داده است که عموماً درصد طلاق بین فرزندان خانواده های جدا شده، رشد بیشتری دارد. از طرف دیگر در نرم جامعه سنتی ایران برای انتخاب همسر، همواره به دخترانی که پدر و مادرشان جدا شده اند، کمتر تقاضای ازدواج شده است و خانواده های سنتی تمایلی به گزینش این گونه دختران برای زناشویی نشان نداده اند. در نتیجه احتمال ازدواج این فرزندان کمتر از هم سن نانشان می باشد. بنا بر این رشد ناموزون طلاق نسبت به ازدواج در خانواده و جامعه، بدون خدمات اجتماعی و اقتصادی لازم صدمات بی شماری بر آنان و بر پیکر اجتماع خواهد زد و روند سالم جامعه را منحرف می سازد و جوانان را نسبت به تشکیل خانواده بی اعتماد کرده، آسیب های دیگر اجتماعی را در پی خواهد داشت. چنین جامعه ای بی ثبات و شکننده و ناهنجار و مخرب خواهد بود. از این رو به نظر من، یک جامعه آزاد و عدالت خواه جامعه ایست که حقوق تمامی شهروندان آن گذشته از جنسیت شان، در قانون برابر است. یعنی قانون خود کانون برابری و اهرمی است برای چیرگی بر اجحاف و بی عدالتی. در چنین جامعه ای مبارزه با بیکاری مبارزه با فقر است و مبارزه با فقر مبارزه با از هم گسیختگی خانوادگی است. در چنین جامعه ای زنان در صورت جدائی با حمایت قانون قادرند زندگی سالمی را در کنار فرزندان خود و دیگر شهروندان جامعه داشته باشند و کودکان این خانواده ها بجای افسردگی و پناه بردن به بزهکاری های اجتماعی، امکان این را خواهند داشت با استفاده از امکانات اجتماعی، عضوی مفید برای جامعه باشند.

زیر نویس:

۱- در قانون مدنی، سه نوع طلاق وجود دارد. طلاق بائن و خلعی و رجعی. طلاق بائن به لحاظ مشکلاتی که زن دارد، واقع می گردد (نازائی، مرض غیر علاج، بیماری های مخصوص زنان). طلاق خلع طلاقی است که زن در صورت کراهت از شوهرش مهریه اش را می بخشد و طلاق میگیرد و طلاق رجعی که (مرد میتواند رجوع کند و در صورت سه طلاق نمودن احتیاج به محلل دارد). طبق موازین فقه در مواردی که زن طالب طلاق است، باید مهر یا مالی به شوهرش بدهد. از این رو، مهریه طبق قانون از سوی زن بخشیده میشود تا حکم طلاق صادر گردد.

میکردند. نتایج یک تحقیق مقایسه ای در مورد ۶۰ دختر عادی و ۶۰ دختر بزهکار کانون اصلاح و تربیت ایران نشان داده است که در حالیکه ۳۵ درصد دختران عادی شاهد مشاجره های خانوادگی بوده اند، اما در دختران بزهکار به ۷۶ درصد می رسد. طبق آمار فعلی بزهکاری نوجوانان در حدود ۷۱/۷ درصد دختران بزهکار شناخته شده از طرف این مرکز از داشتن رابطه با یک خانواده صمیمانه (پدر و مادر زیر یک سقف) محروم بوده اند و متعلق به خانواده های با پایگاه اجتماعی پائین و مبتلا به فقر اقتصادی هستند. روشن تر بیان کنیم طبق این تحقیقات ۳/۴۸ درصد این دختران دارای خانواده کم درآمد بوده و ۵۴ درصد دارای پدران بیکار می باشند. آمار های دست و پا شکسته دیگر مراجع دولتی و غیر دولتی هم گویای این واقعیت تلخ اند که ریشه بیشتر بزهکاری های کودکان و نوجوانان، در از هم پاشیدگی خانواده های کم درآمد است. فقر ناشی از این تلاشی، میزان جرائم و خودکشی های این دسته از نوجوانان را روز به روز افزایش داده است. کودکانی که زیر سرپرستی پدر قرار دارند، همواره بیشتر از همسنان خود در معرض تعارضات جنسی و عاطفی قرار می

گیرند. طبق آمار پژوهشی در ایران، ۹۵ درصد جوانان بزه کار که در مراکز بازپروری بسر می بردند فرزندان خانواده های جدا از هم و یا ازدواج مجدد والدین (پدر) بوده اند. پژوهش های صورت گرفته گویای این واقعیت است که فرزندان مذکر این خانواده ها (زیر سرپرستی پدر) بیشتر از فرزندان دختر در معرض آسیب های روانی و عاطفی بوده و اثر آن در زندگی آتی آنان (تحصیلی، اجتماعی شغلی، ازدواج و...) به صورت چشم گیر دیده شده است. احساس خشم، افسردگی، ترس از آینده و پرخاشگری، بی نظمی، افت تحصیلی و از دست دادن انگیزه های پیش برنده و سرپیچی از قوانین اجتماعی و آناشوی و بد بینی به جنس مخالف از زیان های ناهنجار بعد از طلاق در کودکان این خانواده ها می باشد. در خانواده هایی که بعد از متارکه مادر سرپرستی فرزندان را بعهده می گیرد، عموماً به علت وابستگی دختران به پدر ناراحتی های روحی جدائی از پدر، بدبینی به سایر مردان و احساس بی پناهی و ضعف شخصیت و حالات عصبی و هیستریک و پرخاشگری و حسادت و بغض ناشی از جدائی پدر و مادر و... باعث اختلالات بعدی در رشد اجتماعی شخصیتی این کودکان خواهد گردید که اثرات آن در زندگی و ازدواج آنان در آینده خود را نشان خواهد داد. بر اساس تحقیقات انجام گرفته، درصد بالائی از این دختران که در کودکی در رابطه با متارکه پدر و مادر قرار گرفته اند یا ازدواج

خشونت خانگی

سیمین اصفهانی

وقوع خشونت وارد منازل شخصی شده و دخالت نماید. در لهستان به موجب ماده ۱۸۴ از مجموعه قوانین کیفری مصوبه ۱۹۶۹، خشونت خانگی جرم محسوب می گردد و مجازات آن شامل جبران خسارت وارده توسط عامل خشونت می باشد. در بسیاری از کشورهای اروپایی، به عنوان مثال در سوئد، نروژ، آلمان و فرانسه، چارچوب حقوقی جهت پی گیری خشونت جسمی و یا جنسی مورد بررسی قرار گرفته و مسئولیت های عاملان خشونت و منابع قربانیان خشونت روشن گردیده است. در این رابطه است که جنبش فمینیستی به درستی و دقت با سیاسی و عمومی خواندن "امر خصوصی !!!" این گونه خشونت ها، خواهان مداخله جامعه در امور خانوادگی به منظور جلوگیری از اعمال سلطه این فرهنگ منحط نسبت به زنان بوده و آن را به مثابه یکی از مطالبات زنان تعقیب می کند.

عوامل موثر بر اعمال خشونت خانگی

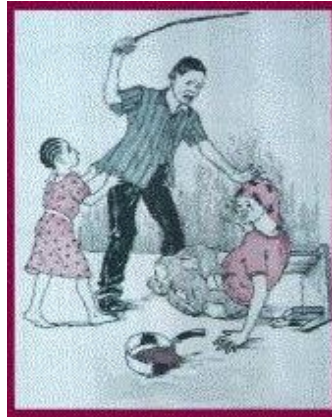
خشونت در اساس ریشه در تضاد منافع دارد. بدون وجود این تضاد اعمال خشونت نه ضرورتی می یابد و نه کاربردی خواهد داشت. از نگاه جامعه شناسانانه این تفاوت ها و تضاد علائق در خانواده، بخشی از ساختار اجتماعی است و برای از میان بردن آن باید انقلابی در ساختارها صورت پذیرد. برای درک این نگاه باید از خود سؤال نماییم که آیا خشونت در خانواده امری اجتناب ناپذیر است؟ برای پاسخ به این سؤال باید توجه داشته باشیم که تضاد و رویارویی در روابط خانوادگی اساسا به مقوله "برتری" باز می گردد. این حس هژمونی طلبانه خود به تنهایی مسئله آفرین بوده و آغازی بر اعمال خشونت است. اصولا معنای "هژمونی" در رابطه تنگاتنگ با اعتقادات عمومی است که مشروعیت و

من سعی می کنم که در این نوشته به زوایای آن نگاهی داشته باشم و با یاری گرفتن از تحقیقات برخی از فعالین حقوق زنان در ایران، این پدیده اجتماعی را بهتر بشناسیم و باز هم بشناسانیم.

اگرچه در اغلب جوامع امروزی، خشونت در خارج از محیط خانواده جرم شناخته شده است، اما همین جرائم به محض آن که در درون خانواده رخ می دهد، قوانین و اخلاقیات حاکم بر جامعه خود را تحمیل نموده و در بسیاری موارد با سکوت و بی توجهی، تداوم این جنایت اجتماعی امکان پذیر می گردد. ریشه این ریساکاری و

استانداردهای ارتجاعی و دوگانه را باید در فرهنگ و اخلاق مسلط مردسالارانه جستجو کرد که با ممانعت از مداخله جامعه در حریم زندگی خصوصی در پی حفظ میراث سلطه گرایانه مرد در خانواده می باشد. با وجود عمومیت داشتن این پدیده، اما خشونت اعمال شده در جوامع مختلف از کم و کیف یکسانی برخوردار نیست. برای نمونه می توان یادآور شد در حالی که هنوز در ایران، کتک خوردن زن توسط همسر، دلیل محکمه پسندی برای صدور حکم طلاق از جانب قانون به حساب نمی آید. در کشوری چون هند و یا بنگلادش این ضرب و شتم خانگی به عنوان جرم قانونیت یافته است. در این دو کشور شاهدیم که قوانین از این هم فراتر رفته، حتی درخواست جهیزیه و اعمال خشونت برای دریافت آن را در زمره اقدامات مجرمانه به حساب آورده است. در استرالیا به پلیس این اجازه قانونی داده شده است که در صورت اطلاع یافتن از

زندگی در جوامع سرمایه داری و پیشاسرمایه داری، که زنان را در موقعیت فرودستانه ای قرار داده و اقتدار مردان را تامین می کند، در جوامعی که باورها و پندارهای اسلامی و مذهبی، شخصیت و امنیت زنان را روزمره نقض می کند، قوانین حقوقی و مدنی ای مسلط است که در آن زنان را همیشه بر کرسی متهم می نشاند. چنین شرایطی امکان استقلال زنان، یعنی نیمه دربند جامعه از مردان را دشوار می سازد. مشکلات اقتصادی کمرشکن زندگی در چنین مناسباتی، مسئله اشتغال و تامین زندگی را برای زنان به کابوسی دائمی تبدیل می کند. تمام این عوامل در یک سمفونی موزون، زن را به تحمل مصائب یک زندگی جهنمی وادار می سازد. با این همه، شاهدیم که تلاش عظیم و روزمره برای کنار زدن این آوار



سهمگین به اشکال مختلف در جریان است. تلاشی در عمق که دست یابی به یک زندگی شایسته ی انسانی برای زنان را در مقابل خود نهاده است. تلاشی که اگر در ایران به ثمر بنشیند در گام نخست دست جمهوری اسلامی و تمامی آئین های مذهبی را از زندگی و آرزوهای انسانی زنان و تمامی جامعه کوتاه کرده و با پی افکندن سازمان اقتصادی و اجتماعی نوینی، برابری واقعی زنان با مردان و به تبع آن آزادی جامعه و شکوفایی عشق را به ارمغان خواهد آورد.

خشونت و بدرفتاری علیه زنان به مثابه یکی از رایج ترین جرائم اجتماعی و از عریان ترین جلوه های اقتدار مردسالاری، در جهان امروز که تبلور نابخردانه آن در ایران لطمات جدی ای به هویت زنان وارد ساخته را به عنوان یک پدیده جاری در این مطلب مدنظر خود قرار داده ام. اقتداری که در تمامی ملیت ها، طبقات و گروه های اجتماعی به چشم می خورد و

شخصیت های پرخاشگر و خود شیفته، عدم اعتماد به نفس در مردان و زیر سؤال قرارگرفتن غرور (حس برتری داشتن) ، استرس و فشارهای روحی ، روانی و عصبی و تنش های محصول آن ، طرز تلقی و برداشت ، توقعات و انتظارات زن و مرد از یکدیگر ، بخشی از عواملی هستند که در رابطه با فردیت ها عمل می کنند.

انواع خشونت

خشونت ، یکی از جدی ترین اشکال نقض حقوق بشر و پایمال شدن ارزش انسانی است. خشونت دولتی ، اخلاقیات و ارزش های مردسالارانه از جمله ویژگی های خشونت علیه زنان در ایران به شمار می آیند. این پدیده سخیف تنها به تعرض نسبت به تمامیت جسمانی و روانی محدود نمی شود، بلکه عمدتاً اشکال ظریف اعمال خشونت را نیز شامل می شود که از طریق الگوهای رفتاری ، نیازها و آسایش روانی - جسمانی زنان را نادیده می گیرند. خشونت علیه زنان از آزار رایج در خیابان و محل کار تا انواع بی احترامی و تحقیر زن به صورت یک شییی ، سوء رفتار و مزاحمت جنسی در داخل و خارج از خانواده ، خشونت در روابط زناشویی ، تجاوز ، خرید و فروش زنان ، فحشهای اجباری و قتل های ناموسی !!! را دربرمی گیرد. متأسفانه به دلیل آن که اعمال خشونت و اجبار جنسی گزارش نمی شود ، نمی توان هیچ آمار معتبری که نشاندهنده گستره ی واقعی خشونت علیه زنان باشد بدست داشت.

خشونت و تجاوز در خانواده ، هرچند که بیشتر تعدی فیزیکی نسبت به زنان را به ذهن متبادر می کند، اما این تنها خشونتی نیست که جان و امنیت زنان را به مخاطره می اندازد. انواع دیگر خشونت و تجاوز ، از جمله توهین ، هتک حرمت دائمی ، شخصیت زنان ، در انزوا قراردادن و قطع فعالیت ها و معاشرت های اجتماعی آنان که در این زمینه در مذهب اسلام آیات و احادیث بیشمار آن پشتوانه ی برخورد خشن مردان نسبت به زنان در کشورهای اسلام زده ای نظیر ایران است و هم چنین خشونت اقتصادی که زندگی را به جهنمی

تنها تئوری تضاد و فاصله طبقاتی نمی تواند خشونت و علل کاربرد آن را توضیح دهد. در این رابطه به دلایل دیگری باید اشاره داشت . خشونت گرچه به لحاظ قانونی در بسیاری از جوامع ممنوع است ، اما به لحاظ فرهنگی امری پذیرفته شده تلقی می گردد. به عبارت روشن تر فرهنگ پدرسالاری در طبیعی نشان دادن و تکرار خشونت در خانواده



نقشی اساسی دارد. در واقع خشونت نه عملی صرفاً مجزا و لحظه ای ، بلکه جزئی از استراتژی مردان برای نهادی نمودن مردانگی و زنانگی و تحکیم سلطه است. در این فرهنگ ، نیروی بدنی مرد ، ابزار اعمال قدرت و زنان قربانیان مناسبی برای خشونت فیزیکی و روحی می شوند و تلقی حاکم بر جامعه و یا شبکه روابط اجتماعی پیرامونی نیز اقتدار و سلطه مرد را مسلم دانسته و خود از عوامل تشویق کننده مردان برای تداوم خشونت است. این نظر و ایده ها زمانی که با مذهب درمی آمیزد چهره ای خشن تر یافته و تعصبات مذهبی در این میانه به حدت خشونت و مشروعیت دادن عام به آن نقش معینی بازی می کند.

باورها و فرهنگ افراد متعلق به گروه بندی های مختلف اجتماعی ، می تواند با تغییر شرایط زندگی دگرگون شود و از همین بابت است که تاکید بر عوامل اجتماعی - اقتصادی در توضیح خشونت به مراتب مهم تر از عوامل فرهنگی و یا باورهای مذهبی است. بهبود شرایط زندگی نشان داده است که امکان کاهش خشونت را فراهم خواهد ساخت.

عوامل فردی موثر در اعمال خشونت

در خانواده هایی که اعضای آن در دوران کودکی در معرض خشونت قرار گرفته اند و یا کودکانی که شاهد خشونت پدر و مادر بوده اند، فشارهای ناشی از انزوا و تنهایی ،

قانونیت می یابد. قانون نانوشته ای که از سوی دیگران به مثابه یک حق طبیعی پذیرفته شده فرض می گردد. به همین جهت هم شاهدیم که حد خشونت به کارگرفته شده در خانواده به طور نسبی در خانواده هایی بارزتر است که در آن این حس اتوریتیه طلبی چیرگی بیشتری دارد. حسی که فاقد خصوصیت قانع کردن و یا شدن می باشد. با همین منطق است که خشونت علیه زنان در بین افراد طبقات و گروه های اجتماعی و کلا در جامعه امری پذیرفتنی قلمداد می گردد و منافع مرد را در به کار بستن و تکرار آن بیشتر می کند. برعکس در جوامعی که زنان از حقوق شهروندی یکسان با مردان برخوردارند ، در خانواده های مبتنی بر روابط نسبتاً برابرتر و با فاصله قدرت کمتر ، معمولاً تضادها با گفتگو حل شده و این خانواده ها از تحمل و بردباری بیشتری در رویارویی با تضادها برخوردارند. در این جوامع ، بهای ارتکاب خشونت آن چنان بالاست که توسل به آن به جای تحکیم قدرت و پیشبرد خواسته های یک جانبه ، به از دست دادن رابطه منجر می گردد. (در ایران طبق تحقیقات خانم شهلا اعزازی ، استاد دانشگاه ، اعمال خشونت در خانواده نه تنها به از دست دادن شریک زندگی منجر نمی شود، بلکه یکی از راه های موثر سازش و تحمیل شیوه و ادامه زندگی برطبق خواست و سلیقه مرد است. نتایج این تحقیق را در مطلبی مستقل در ادامه این مطلب خواهیم خواند.)

علل کاربرد خشونت

در خانواده های فقیر ، که مرد تسلط بر دیگر منابع قدرت ندارد ، امکان استفاده از خشونت به عنوان آخرین ابزار قدرت برای حل اختلافات افزایش می یابد. در واقع اعمال خشونت زمانی که دیگر منابع اعمال اتوریتیه برای پیشبرد مقاصد کفایت نمی کند، برهنه ترین ابزار قدرت می گردد. هم از این روست که در خانواده های طبقات فرودست جامعه که با فشارها و تنش های بیشتری روبرویند، توسل به خشونت نیز بیشتر می گردد. با این حال

دیگر مرد است که زندگی مشترک را غیر ممکن می کند. اما طبیعی است که هنگام طلاق، مسائل مربوط به کتک و خشونت نیز مطرح می شود. طلاق به دلایل گوناگونی از قبیل اختیار کردن همسر دوم، ندادن خرجی به زن، رهاکردن زن قهر کرده از خانه، حسادت مرد و ... صورت می گیرد.

- شکل این ازدواج ها از کاملاً سنتی تا مدرن نوسان داشته است. پس از ازدواج، خشونت به صورت کلامی، پرخاش گری و تحقیر آغاز شده است و به خشونت بدنی انجامیده است. عده ای از زنان که حتی پیش از ازدواج با پرخاشگری و تحقیر و دشنام و حتی خشونت فیزیکی مرد مواجه شده بودند نیز به دلایلی تن به ازدواج داده اند. "به نظرم کمی غیرعادی می آمد. امام چون دوسال نامزد بودیم، اطرافیان می گفتند ازدواج کنید خوب می شود. نسیرین." "رتعدادی از موارد خشونت مرد بلافاصله بعد از ازدواج شروع شده است. واکنش زنان در مورد این نوع خشونت چنین بود: "چه کار می توانستم بکنم؟" یا "می دانستم که همه مردان این خانواده دست بزن دارند." در بخشی از این زنان گمان بر این بوده که این مشکلات، به هرحال در زندگی زناشویی وجود دارد و به تدریج و با گذشت زمان بهتر خواهد شد: "من اصلاً نمی دانستم که شوهر داری و خانه داری چیست." یا "شنیده بودم که سالهای اول زندگی مشکلاتی دارد که بعد خوب می شود." و "فکر می کردم اگر تغییری در زندگی ما به وجود آید، وضع بهتر می شود، اگر خانه مستقلاً داشته باشیم و من خانه داری کنم، اگر بچه اول به دنیا بیاید، اگر بچه دوم به دنیا بیاید، اگر میهمانی برویم و ..."

- زنان همیشه گمان می کرده اند که شرایط زندگی بهتر خواهد شد. در نتیجه حتی گناه رفتار بد مرد را به گردن خود می اندازند. "بچه بودم و نمی دانستم چه کاری درست است." هیچ یک از آنان در اثر تنها خشونت شوهر، حتی به جدایی فکر نکرده بودند. اما کتک های مردان به تدریج شدید شده و زنان را دچار ترس و

مراکز مراجعه نمی کند و دلیل مراجعه زنان به این مراکز عمدتاً برای مسائل مربوط به فرزندان، مانند ناسازگاری ها و ناهنجاری های رفتاری، افسردگی و رفتار عصبی و مواردی چون دزدی و اعتیاد بوده است، از مراجعه کنندگان به صورت مشخص در مورد کتک خوردن در خانه سؤال شد و در صورت مثبت بودن پاسخ با آن ها مصاحبه انجام شده است. تعداد زیادی از زنان از بیم شدت یافتن خشونت و برملا شدن آن از هرگونه مصاحبه و صحبت در این مورد امتناع کرده و با آن که می دانستند دیگران از کتک خوردن آنان آگاهند حاضر به قبول این امر نبودند و تأکید فراوان داشتند که در زندگی خانوادگی هیچ مشکلی ندارند و خوشبخت هستند. در میان زنان مصاحبه شده از سطح تحصیلات دوم و سوم ابتدایی تا مدارک لیسانس، فوق لیسانس و دکترا وجود داشت. وجه مشترکشان وجود خشونت در خانواده آنان بوده است.

مهم ترین نکات :

- در مورد زندگی زناشویی و به خصوص واکنش های ملایمی که در برابر خشونت و پرخاشگری شوهر نشان می دهند، می توان اظهار کرد که زندگی در خانه پدری نیز با خشونت و پرخاشگری همراه بوده است. هرچند اکثر این زنان سعی داشته اند که شرایط خانه پدری را به نوعی بهتر جلوه دهند، اما روشن است اگر آنان در خانواده خود با "فرهنگ خشونت" آشنا نبودند، احتمال می رفت که واکنش دیگری به جز تحمل رفتار خشونت آمیز از خود نشان دهند.

- کتک خوردن زن، غالباً عامل جدایی نیست. زنان خشونت مردان را تحمل می کنند و اگر زندگی زناشویی به طلاق می انجامد به سبب رفتار یا خصوصیات منفی

بدر برای زنان تبدیل می سازد از جمله مصادیق این خشونت و تجاوزند. البته برای واقعی بودن این پدیده منحوس، شاید استفاده از مفهوم خشونت کافی نباشد و درست تر آن است که از واژه جنایت استفاده شود.

خشونت اقتصادی که اساساً در مورد زنان خانه دار و فاقد شغل بیرونی، زنانی که به لحاظ اقتصادی وابسته به شوهران خود هستند، بیشتر کاربرد دارد. (طبق آمارهای موجود، از جمعیت ۶۴ میلیون نفری ایران، حدود ۴۹٪ زن و ۵۱٪



عکس از : شیرین نشاط

مرد می باشند. جمعیت بالغ و در سن فعالیت های شغلی ۲۶ میلیون نفر است که حدود یک میلیون نفر از آن ها را از کارافتادگان تشکیل می دهند. در میان ۶- ۱۷ میلیون نفر زن واجد شرایط کار تنها ۶۴۰ هزار نفر به طور رسمی مشغول کار می باشند." (حجازی، ۱۳۷۴). در واقع این خشونت اقتصادی به مثابه اهرم فشاری برای به تمکین کشاندن زنان در برابر خواست های بی انتهای مردان عمل می کند. در این گونه موارد، مرد برای تحت فشار قرار دادن زن، از پرداخت مخارج خانه و یا خرید وسایل مورد نیاز زن و کودکان خودداری می کند و از این طریق می کوشد مقاومت زن را در برابر خود درهم شکند و او را وادار به اطاعت نماید.

جبر اجتماعی جهت تحمل خشونت

در این بخش با مراجعه به کار تحقیقی و آماری خانم شهلا اعزازی که در ۵ مرکز مشاوره در مناطق مختلف تهران با بالاترین مراجعه کنندگان صورت گرفته و در جزوه ای به نام "جبر اجتماعی جهت تحمل خشونت" مورد ارزیابی قرار گرفته، تلاش می کنیم که مکث بیشتری روی پدیده خشونت خانوادگی داشته باشیم. از آن جایی که هیچ زنی برای حل مشکلی تحت عنوان خشونت خانوادگی به این

- زنان کتک خورده به جز دومورد، روی شوهر خود دست بلند نکرده اند و استدلالشان این نوع است که “زورم به او نمی رسد، خیلی قوی بود.” یا “خجالت می کشیدم او را کتک بزنم” “من می خواستم زندگی کنم و گرنه زورم به او می رسید و می توانستم کتکش بزنم. شهره در مراحل طلاق در خانواده پدر و مادری خود



زندگی می کرد. یک روز شوهرش به قصد دعوا، با چاقوی درجیب به خانه پدرومادر آمد: “شوهرم را زدم و از پله ها پرت کردم. بعد هم در راه کلانتری یک سیلی محکم به گوشش زدم.” یکی از دو زنی که شوهران خود را کتک می زدند، اظهار داشت: “پس از آنکه مدتها خشونت شوهرم را تحمل کردم، به توصیه اطرافیانم و به قصد دفاع از خودم او را کتک زدم.” زن دوم، که در ۱۴ سالگی به خانه شوهر رفته، از او کتک خورده و طلاق گرفته بود تا ۵۴ سالگی از شوهر دوم خود نیز کتک می خورد. اما حالا او هم شوهرش را کتک می زند.

- اصولاً واکنش زنان در قبال خشونت، واکنشی ساده و معمولی است: “چه کار می توانستم بکنم” فقط گریه می کردم. لیلا. “در نتیجه پس از یک درگیری خشونت آمیز، زندگی روال عادی خود را از سر می گیرد.” من کینه ای نیستم، زود حرف می زنم و آشتی می کنم. “یا” همیشه بعد از کتک خوردن، من حرف می زنم و آشتی می کنم. نسرین

- نکته مهم قابل ذکر این است که حتی در میان قشرهای متوسط، با این که خشونت از دید دیگران پنهان می ماند، ولی در مقابل چشم کودکان صورت می گیرد. بچه های کوچک، گوشه ای کز می کنند و گریه را سر می دهند. اما بچه های بزرگ تر، جیغ می زنند و به کمک مادر می آیند و خود کتک می خورند. اینان در نهایت فرا

دوره حاملگی، نحوه و میزان کتک زدن زنان، کاملاً مشخص نشد. بعضی گفتند که خشونت شوهرانشان در دوران حاملگی آنان کمتر می شد. اما بعضی دیگر اظهار داشتند که تفاوتی احساس نکردند. در یک بار وقتی چهار ماهه و یک بار وقتی هفت ماهه حامله بودم، به شدت کتکم زد. وقتی هم

که هشت ماهه حامله بودم، تا آنجا که می توانست کتکم زد. اما من خوشحال بودم، چون فکر می کردم بچه ام سقط می شود. شهره

- کتک زدن تقریباً همیشه با شکستن و پرت کردن اشیاء به خصوص ظرف، همراه است: “طرف هایی را که شسته بودم برمی داشت تا من به التماس و گریه بیفتم که آنها را نشکند.”

- زنان هنگام وارد شدن جراحات سنگین به درمانگاه یا پزشک مراجعه می کنند، اما درمورد دلیل وارد آمدن این جراحات توضیحی نمیدهند. معمولاً مسئولان بیمارستانها و درمانگاهها خود به دلیل واقعی این امر پی می برند، اما اقدامی نمی کنند.

- اکثر این زنان مشکل خود را حتی با خانواده نیز در میان نگذاشته اند و با گفتن جملاتی نظیر “می خواستم زندگی کنم.” و یا “به نظرم می آمد باید آبروداری کنم.” و ... از بیان مشکل خود می پرهیزند. در مواردی هم به عمد از این کار شانه خالی می کنند. “با هیچکس صحبت نمی کنم. چه فایده ای دارد اینها را به پدر و مادر و خواهرم بگویم که دلشان می سوزد و می گویند جدا شو و با ما زندگی کن. اما برای خودشان مشکل به وجود می آید.” “من به خاطر پدر و مادرم و برای جبهیزی که به من داده بودند، سکوت می کنم.” “چکار کنم؟ آنها اینقدر پول خرج عروسی ما کرده اند.”

وحشت بیشتر از حد یا در مواردی تنفر از شوهر کرده: “از شوهرم بیش از حد می ترسیدم، با دیدن او بدنم به لرزه می افتاد و سعی می کردم از انجام کاری که باعث کتک خوردن شود، خودداری کنم، اما او بی دلیل بهانه می گرفت، این کار برآستی عادت شده بود.” زنی که از ترس شوهر حتی حاضر نبود صدایش ضبط شود میگفت: “بسیست سال است که مثل قاب عکسی روی دیوار خانه هستم. هیچ عکس العملی نشان نمی دهم. چون می ترسم از من ایراد بگیرد. درست ۱۸۰ درجه فرق کرده ام و دیگر خودم نیستم. اما بعد از بیست سال معلوم نیست که چرا می زند. هرچه می گوید در جوابش می گویم چشم.”

- اکثر این زنان نمی دانند که به چه دلیل کتک می خورند. اما در این مورد توجیهاتی دارند: “خوب، شاید چون دوستش نداشتم.” و یا “شاید به دلیل دخالت خانوادگی اش، چون هربار که به منزل مادرش می رفت، مرا کتک می زد.”

نوع و چگونگی خشونت

- معمولاً مردان زنان را بدون استفاده از وسیله خاصی کتک می زنند و در مواردی دم دست ترین وسیله را به سوی آنان پرتاب می کنند. کتک زدن بیشتر شامل زدن مشت به سروصورت و کشیدن موهاست “با مشت به سرم می کوبد و موهایم را می کشد. در نتیجه موهای جلوی سرم ریخته است. ایران” او سعی می کرد آثار ضربات بر سر و صورت و بدن خود را که همراه کبودی، خونمردگی و ورم بود، پنهان کند و در ادامه صحبت گفت: “کتک می خورم و به اداره میروم، سر کار می گویم که با تاکسی تصادف کرده ام یا از پله افتاده ام.” “عظم می گوید: “سر آدم خیلی حساس است. بعد از ضربه و مشت، احساس گیجی می کنم و نمی توانم کاری انجام بدهم. کوبیدن سربه دیوار هم خیلی درد دارد. وقتی هم به قسمت های حساس مثل شکم و گلو ضربه می زند، نمی توانم از خودم دفاع کنم.” در

خشونت دولتی در چارچوب قوانین مشتی نمونه خروار !!؟

قوانین ایران نه تنها مجوزهای لازم را جهت خشونت علیه زنان در اختیار مردان می‌گذارد، بلکه چنان تدوین شده که در مراحل اجرایی، به سهولت ضد منافع زنان عمل می‌کند. هر یک از رفتارهای متعارف و معمولی زنان را می‌تواند با استناد به تفاسیری از موازین فقهی و شرعی که نشأت گرفته از دیدگاه سنتی و ارتجاعی زن ستیزانه است، مصداق عمل مجرمانه قرار داده و به استناد آن، زنان را محکوم و مجازات نماید. در نتیجه باید اعلام کرد که قوانین ایران از دو جنبه مصلحت‌محوری و امنیت زنان است: اولاً، سنگینی بار خشونت‌آمیز قوانین بر شانه زنان است و ثانیاً در مراحل اجرایی، مجریان قانون به علت آن که طی قرن‌ها، ارتجاعی‌ترین برداشت‌ها و تفاسیر دینی را در اذهان عمومی رسوخ داده‌اند، همواره در جریان کشف جرایمی که انگیزه ناموسی !!! و آبروخواهی !!! دارد، زنان را زودتر و راحت‌تر از مردان بر کرسی اتهام می‌نشانند و مجازات می‌کنند.

با این توضیح که برخی از مواد قانونی مورد مطالبه بازمانده حکومت سرنگون شده پیشین است که در مجموعه قوانین امروزی کشور هم چنان باقی بوده و نمونه‌های زیر تنها مواردی از مجموعه قوانین "کنترل" کننده‌ای است که زنان را تحت فشار مدام قرار می‌دهد و تنها می‌توان گفت که مشتی از نمونه خروار قوانینی است که در سیستم قضایی جای پای سفتی را برای خود دارند.

- مسئولیت جزایی: تبصره ۱ ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی، اصلاحی سال ۱۳۷۰ شمسی. "سن بلوغ در پسر پانزده سال تمام قمری و در دختر نه سال تمام قمری است. "لذا مسئولیت جزایی دختران، ۶ سال زودتر از مسئولیت پسران شروع می‌شود. بر پایه این تبیض فاحش جنسیتی، دختران از ۹ سالگی به بعد به استناد قوانین جزایی ایران که حاوی و حامل تنبیهات جسمانی مانند شلاق، سنگسار و قتل می‌باشد، در صورت ارتکاب جرم تحت پیگرد قرار می‌گیرند و به حکم

تمکین می‌کنی؟ به دروغ گفتم که تمکین می‌کنم. آنوقت گفت برو خانه، نفقه ات را بگیر. وگرنه حقی بر آن نداری. لیلیا"

آیا وجود نگرش اجتماعی در مورد بی‌اهمیت شمردن خشونت خانوادگی به ترویج چنین تصویری کمک می‌کند؟ نگرشی که مطابق آن، به هر حال مرد کتک می‌زند و حمایت نکردن مراجع رسمی و قانونی نیز که به گفته این زنان "همیشه حق را به مردان میدهد. "در ایجاد چنین نگرشی دخیل است. آنچه که ارائه شد. نتایج اولیه یک تحقیق در حال اجرا است. در این مقاله به عوامل متعدد دیگر مانند تقسیم نقش در خانواده، اشتغال زنان، اشتغال یا بیکاری مردان اشاره نشده است. اما در آخر می‌توان نتیجه گرفت که خشونت خانوادگی در ایران در سطح بسیار وسیعی وجود دارد و در میان طبقات و قشرهای متفاوت دیده می‌شود. سطح سواد زن یا مرد در ایجاد خشونت دخالت ندارد و تفاوت تنها در آشکار یا پنهان بودن آن است. سن زنان هنگام ازدواج در بروز خشونت دخالت تأثیری نداشته، ولی در توجیه خشونت مؤثر است. مردان می‌کوشند با استفاده از قدرت بدنی، برتری اقتصادی، اجتماعی و عاطفی خود را به زنان ثابت کنند.

زنانی که در دوران زناشویی قربانی خشونت خانوادگی می‌شوند، از هیچ نوع حمایت و پشتیبانی اجتماعی برخوردار نیستند و به ویژه با پنهان نگه داشتن این واقعیت امکان آگاهی یافتن از شرایط مشابه و دریافتن قبح عمل برای آنان فراهم نمی‌آید. هنگام مراجعه به مراجع قانونی نیز حمایت‌ها در حدی است که مشکل را به طور موقت حل می‌کند و در صورت جدایی از شوهر، شرایط اقتصادی و اجتماعی آن اندازه فراهم نیست که این زنان تنها زندگی کنند و آرامش داشته باشند، زیرا خود این شرایط موجب تنش‌های دیگری است. به این سبب، زنان ترجیح می‌دهند که با همان وضع خشونت بار به زندگی ادامه دهند. یکی از زنانی که در مصاحبه شرکت کرده بود گفت: "در جامعه ما، زن یا باید زیر سایه شوهر یا زیر سایه پدر زندگی کند و شیوه دیگر امکان‌پذیر نیست."

می‌گیرند که در این موارد دخالت نکنند وگرنه کتک خواهند خورد.

- چنین به نظر می‌رسد که ازدواج برای زنان پیوند مقدسی است و خود قدمی برای نابودی آن بر نمی‌دارند. آنان در این راه مشقات زیادی را تحمل می‌کنند و آن قدر به این وضع خو می‌گیرند که این گونه زندگی برایشان عادی می‌شود. کما این که عده‌ای عقیده داشتند که در صورت ازدواج مجدد، امکان دارد همین وضع ادامه داشته باشد. در نتیجه بهتر است به سبب ملاحظات بی‌شمار، وضع فعلی را با همین شوهر خود ادامه دهند. سپس پای بچه‌ها به میان کشیده می‌شود، زیرا آن‌ها فکر می‌کنند زندگی بچه در کنار مادر، حتی اگر شرایط خانوادگی خوب نباشد بهتر از جداسدن مادر است یا سپردن کودکان به پدرانشان و زیردست نامادری.

چرا این زنان با وجود کتک خوردن و حتی به کار بردن اصطلاحاتی مانند "وحشتناک بود"، "غیر قابل تحمل بود." باردیگر حاضر به قبول همان شرایط می‌شوند؟ آیا این گفته اعظم حقیقت دارد که گفت: "فشارهای جامعه سخت‌تر از کتک‌های مرد است؟" یا واقعیت در رفتار انفعالی زنان نهفته است؟ زنانی که در شرایطی رشد کرده، آموزش دیده و با هنجارهای زندگی روبرو گشته‌اند که همیشه مردان را فعال و زنان را پذیرنده رفتار مرد نمایش داده است.

- البته در دادگاه‌ها نیز چیزهای زیادی منتظر زنان نیست و طبق اظهارات یک قاضی که مدتها در دادگاههای خانواده فعالیت می‌کرد، مردان قادرند دلایل منطقی و محکم پسنندی برای رفتار خود (ازدواج دوم - ندادن نفقه - خشونت و...) ارائه دهند. اما زنان در جزئیات غرق می‌شوند و مسایلی را مطرح می‌کنند که قاضی نمی‌تواند بر اساس آن حکم را صادر کند. راه حلی هم که قاضی معمولاً برای گرفتن نفقه (خرج زندگی) و زندگی مجدداً پیشنهاد می‌کند تمکین است. "قاضی گفت

دادگاه های عمومی مانند بزرگسالان مجازات می شوند. (موضوع قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ شمسی)

- سن نکاح (ازدواج) : طبق قانون بالا و ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی اصلاحی ۱۳۷۰ شمسی ، تایید می کند که "عقد نکاح قبل از بلوغ با اجازه ولی به شرط رعایت مصلحت مولی علیه صحیح می باشد. " ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی نیز توجه می دهد که "نکاح قبل از بلوغ ممنوع است. " حاصل جمع مواد و تبصره های فوق را چنین می توان عنوان نمود که زنان ایرانی از بدو تولد در خطر ازدواج تحمیلی بر حسب سلیقه پدر و یا جد پدری خود هستند. این تحمیل ، به خشونت علیه زنان در امر ازدواج (زیر سن ۹ سالگی و بعد از ۹ سالگی) عینیت و شکل قانونی بخشیده و با تجویز آن برای دختران ۹ ساله که مستلزم ایجاد رابطه جنسی است نه تنها بر اعمال خشونت صحه گذاشته ، بلکه حتی آزادی در انتخاب همسر را نیز از آن ها سلب کرده است و در جای دیگر اخطار می کند که : "دختران مادام که باکره هستند (در هر سن و سالی که باشند) نمی توانند بدون رضایت پدر و یا جد پدری یا دادگاه با مرد دلخواهشان ازدواج کنند. جالب آن که هرگاه به هر دلیل ، دختر بکارت خود را از دست بدهد ضرورت کسب این اجازه منتفی می شود.

- هم خوابگی در زندگی زناشویی اجباری است: زن در قوانین ایران مکلف است از شوهر خود تمکین کند. یعنی ضمن همزیستی دایمی با او، تمایلات جنسیش را پاسخ دهد. طبق ماده ۱۱۰۸ قانون مدنی : "هرگاه زن بدون مانع مشروع از ادای وظایف زوجیت امتناع کند مستحق نفقه نخواهد بود. " در اصطلاح فقهی ، زنی که از شوهر تمکین نمی کند ، ناشزه به مفهوم سرکش و عصیان گر نامیده می شود و نظر به این که تمکین به معنای خاص به شوهر حق می دهد تا برای تامین غریزه جنسی خود ، بدون توجه نسبت به

تمایلات زن اقدام کند و نظر به این که در فتاوی و نظرات صاحبان فتوا "مانع مشروع " به نحوی تعریف نشده تا زن بتواند در مواقعی که فاقد میل جنسی است از هم خوابگی امتناع کند ، به همین جهت باید پذیرفت که قانون گذار برای تمایلات جنسی زن در عرصه زندگی زناشویی اعتباری قائل نشده و در نتیجه رفتار خشونت آمیز جنسی از سوی شوهر مقبولیت قانونی دارد.

- مادران از حضانت (سرپرستی) فرزندان محرومند : ماده ۱۱۹۶ قانون مدنی دستور می دهد "برای نگهداری طفل، مادر تا ۲ سال از تاریخ ولادت او اولویت خواهد داشت. پس از انقضای این مدت حضانت با پدر است ، مگر نسبت به اطفال اناث (دختر) که تا سال هفتم ، حضانت آن ها با مادر خواهد بود. " و به موجب ماده ۱۱۷۰ قانون مدنی "اگر مادر در مدتی که حضانت طفل با اوست مبتلا به جنون شود یا به دیگری شوهر کند ، حق حضانت با پدر خواهد بود. " آثار و تبعات این قبیل خشونت های قانونی کاملاً ملموس است و به طور روزانه در صفحه حوادث روزنامه ها انعکاس می یابد.

- حق انتخاب مسکن : طبق ماده ۱۱۱۴ قانون مدنی "زن باید در منزلی که شوهر تعیین می کند سکنی نماید مگر آن که اختیار تعیین منزل در زمان عقد، به زن داده شده باشد. " به این تکلیف زن در اصطلاح حقوقی تمکین عام گفته می شود و طبق ماده ۱۰۰۵ قانون مدنی "اقامت گاه زن شوهردار همان اقامت گاه شوهر است. " بنابراین زنان شوهردار ایرانی از حق انتخاب مسکن و اقامتگاه که جزو حقوق اولیه انسان هاست محرومند و قانون گذار به خشونت علیه زنان در خصوص این موضوع شکل قانونی بخشیده است.

- ممنوعیت خروج از کشور : به موجب بند ۳ ماده ۱۸ قانون گذرنامه ، مصوب ۱۳۵۱ شمسی خروج زنان شوهردار با موافقت کتبی شوهر و در موارد اضطراری اجازه دادستان شهرستان محل درخواست گذرنامه که مکلف است نظر خود را اعم از قبول یا رد آن حداکثر ظرف ۳ روز اعلام دارد، قانونی است. هم چنین به موجب تبصره ۱ ماده ۳ قانون اعزام دانشجویان به

خارج از کشور مصوب ۱۳۶۴ "زنان لیسانسه و بالاتر با توجه به سایر ضوابط مندرج در این قانون تنها در صورتی که ازدواج کرده باشند و در معیت همسر خویش می توانند داوطلب اعزام شوند. " - حق انتخاب پوشش : تبصره ذیل ماده ۶۳۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ شمسی ، دستور می دهد : "زنانی که بدون حجاب شرعی در معابر و انظار عمومی ظاهر شوند به حبس از ۱۰ روز تا ۲ ماه و یا از ۵۰ هزار تا ۵۰۰ هزار ریال جزای نقدی محکوم خواهند شد. " قانون گذار تعریفی از "حجاب شرعی " در اختیار نگذاشته و حیثیت و شئون انسانی زنان را در معابر عمومی آسیب پذیر ساخته است.

- خشونت علیه جان زنان را قانون تشویق می کند: ماده ۲۰۹ قانون مدنی : "هرگاه مرد مسلمانی عمداً زن مسلمانی را بکشد محکوم به قصاص است. لیکن باید ولی قبل از قصاص قاتل نصف دیه مرد را به او بپردازد. " ماده ۲۱۰ قانون مدنی : " هرگاه کافر ذمی عمداً کافی ذمی دیگر را بکشد قصاص می شود. اگرچه پیرو دو دین مختلف باشند و اگر مقتول زن ذمی باشد باید قبل از قصاص نصف دیه مرد ذمی را به قاتل بپردازد. " بدین ترتیب هرگاه زن مسلمان یا مسیحی یا کلیمی یا زرتشتی به قتل برسند ، قصاص قاتل موکول به پرداخت پول به اولیا دم یعنی صاحبان خون می باشد. اگر صاحبان خون نتوانند نصف دیه یک انسان کامل یعنی یک مرد را به قاتل بپردازند خون مقتوله پایمال می شود. (معادل ۳ میلیون تومان در سال ۱۳۷۶). ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ شمسی نیز اینگونه خشونت را اشاعه می دهد:

"هرگاه مردی همسر خود را در حال زنا با مرد اجنبی مشاهده کند و علم به تمکین زن داشته باشد می تواند در همان حال آنان را به قتل برساند و در صورتی که زن مکره باشد فقط مرد را می تواند به قتل برساند. حکم ضرب و جرح در این مورد نیز مانند قتل است. " و ماده ۳۰۰ قانون مجازات اسلامی تصریح می کند که دیه ی قتل زن مسلمان خواه عمدی ، خواه

به توانایی های خود و...)، موقعیت اجتماعی و اقتصادی مناسب تر، مداخله گسترده تر جامعه و ارگان های گوناگون در جلوگیری از اعمال خشونت مردان، تشدید مجازات خشونت و حمایت هرچه گسترده تر از زنان کتک خورده، بخشی از راه حل ها می تواند باشد. بخشی دیگر مربوط به تلقی مردان از نقش جنسی خود و چگونگی حل تضادهاست. گسترش مداخله مردان در کار خانگی، مراقبت از کودکان، ایجاد شبکه های مردان برای مقابله با خشونت و ایجاد شرایط مناسب برای زندگی فارغ از فشارهای مادی و روانی و اجتماعی، زمینه روی آوردن مردان به فرهنگ برابری را افزایش می دهد.

این همه اما یک باره حاصل نمی گردد و آن چه در گام اول باید برداشته شود، رساتر نمودن صدای اعتراض و دامن زدن به افکار عمومی در جا انداختن این پیام است که آن کس که برای حل اختلافات خود به خشونت متوسل می شود، شایسته عشق ورزیدن و هیچ احترام و سازشی نیست!

هم چنین زنانی که خشونت شوهرانشان را به دلایل و بهانه های گوناگون توجیه می نمایند، بلحاظ فرهنگی از منبع قدرت کمتری برای مقابله و جلوگیری از تکرار آن برخوردارند. از این رو این فرهنگ در نزد این افراد اگر هم عامل بروز خشونت نباشد، در تکرار و متعارف نمودن آن نقش اساسی دارد.

با پدیده خشونت نمی توان مدارا کرد و باید با ایجاد نگرشی جدید در جامعه و با تشکیل مراکز متعدد به نحو زشتی این عمل را مشخص کرد و امکانات کمک رسانی و پشتیبانی از افراد مورد ستم قرارگرفته را نیز فراهم نمود.

در مطلب بالا از منابع زیر استفاده شده است:
بررسی خشونت علیه زنان در حقوق انقلابی ایران - خانم مهرانگیز کار
خشونت و خانواده - خانم شیرین عبادی
نشریه نگاه - بیژن هدایت
جبر اجتماعی جهت تحمل خشونت - خانم شهلا اعزازی



اسلامی: "زنا چه موجب حد جلد باشد و چه موجب حد رجم، با شهادت ۴ مرد عادل یا ۳ مرد عادل و ۲ زن عادل ثابت می شود." و طبق ماده ی ۷۶ قانون مجازات اسلامی "شهادت زنان به تنهایی یا به انضمام شهادت یک مرد عادل زنا را ثابت نمی کند بلکه در مورد شهود مذکور حد قذف طبق احکام قذف جاری می شود." (حد قذف یعنی مجازات نسبت زنا به کسی دادن ۸۰ ضربه است.)

حق جدایی و طلاق: ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی: "مرد می تواند هر وقت که بخواهد زن خود را طلاق دهد." ماده ۱۱۰۵ قانون مدنی: "روابط زوجین، ریاست خانواده از خصایص شوهر است." و.....

بی حقی ها بی که نمونه هایی را در این بخش تکرار نمودیم تنها چکیده ای از قوانین زن ستیز جمهوری اسلامی است که در تمامی عرصه های زندگی اجتماعی و خصوصی اعمال میگردد.

در مقابله با خشونت خانگی چه می توان کرد؟

جامعه شناسی فمینیستی، خشونت در خانواده را بازتابی از الگوی تقسیم جنسی نابرابر منابع قدرت تعریف می کند و این اعمال خشونت علیه زنان در مورد زنانی ابعاد وحشتناک می گیرد که از کمترین منابع قدرت عینی و ذهنی برای مقابله با سلطه طلبی شوهرانشان برخوردارند. هر چه فرهنگ و روابط مردسالارانه در جامعه و خانواده ضعیف تر باشد، توسل به خشونت کاهش می یابد.

سلطه جنسی بیش از موقعیت طبقاتی و تعلق قومی افراد، در بروز خشونت در خانواده ذی نقش است. در مورد زنان ایرانی، بی قدرتی مهم ترین عامل تن دادن به خشونت است و انزوای زنان در تن دادن به خشونت سخت موثر است. از این رو افزایش منابع قدرت زنان، مهم ترین عامل برای مقابله و قطع خشونت مردان است. اما منابع قدرت زنان چگونه افزایش می یابد؟ افزایش سطح فرهنگ (اعتماد به نفس، باور

غیرعمدی نصف دیه ی مرد مسلمان است. بدیهی است که این حق یعنی حق آدم کشی فقط مختص مردان است و زنان حق استفاده از آن را ندارند. یعنی اگر زنی شوهر خود را با زنی شوهردار در یک بستر مشاهده کند و به این ترتیب مطمئن باشد که بین آن ها رابطه ی زناشویی هم وجود ندارد، حق کشتن شوهر خود را ندارد. در ایران غیرت!!!! خاص مردان است و مهم ترین هنر زنان صبر و تحمل در برابر بی عدالتی های قانون است.

- انتخاب حرفه و شغل: ماده ۱۱۱۷ قانون مدنی: "شوهر می تواند زن خود را از حرفه یا صنعتی که منافی مصالح خانوادگی یا حیثیات خود یا زن باشد منع کند." زنان ایران به حکم قانون فاقد امنیت در زندگی حرفه ای و شغلی بوده، از حق انتخاب آزادانه شغل محروم می باشند.

- معاشرت با مردان: ماده ۶۳۷ قانون مجازات اسلامی، مصوب ۱۳۷۵: "هرگاه زن و مردی که بین آن ها علقه زوجیت نباشد، مرتکب روابط نامشروع یا عمل منافی عفت غیر از زنا از قبیل "تقبیل" یا "مضاجعه" شوند به شلاق تا ۹۹ ضربه محکوم خواهند شد و اگر عمل با عتف و اکراه باشد فقط اکراه کننده تعزیر می شود." و طبق ماده ۶۲۸ همان قانون "هر کس علنا در انظار و اماکن عمومی و معابر تظاهر به عمل حرامی نماید، علاوه بر کیفر عمل به حبس از ۱۰ روز تا ۲ ماه یا ۷۴ ضربه شلاق محکوم می گردد و...."

- زنا: ماده ۶۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰: "زنا عبارت است از جماع مرد با زنی که بر او ذاتا حرام است، گرچه دردبر باشد، در غیر موارد و طی به شبهه." و.....

- ضرب و شتم: در قوانین ایران ماده قانونی خاصی برای حمایت از زنان در برابر خشونت افراد ذکور خانواده مشاهده نمی شود. مجازات ها در فصل دیات و قصاص عضو، کاملاً مشوق خشونت علیه زنان است.

- حق شهادت: ماده ۷۴ قانون مجازات